

شهید قاسم سلیمانی

شهید میحسین نصرالله

شهید ابوبهی الهفدیس

شهید مصطفی چمران

شهید الوارودو آنبلی

شهید حسن شاطری

شهید حسن طهرانی مقدم

شهید حسین همدانی

شهید مصن فقریزاده

شهید صیاد شیرازی

شهید محسن حججی

شهید سیدمهدیباقر حکیم

شهید عمار مغنیه

شیخ ابراهیم زکرائی

دکتر رمضان عبدالله

سردار ابراهیم محمدزاده

یک شهید بر جسته

شهید ابراهیم هادی در بین ۲۵۰ هزار شهیدی که در طول دفاع مقدس تقدیم کرده‌ایم، یک شهید برجسته است. حماسه کاتال کمیل در میان لحظات سراسر پر نور دفاع مقدس، واقعاً برجسته است؛ اما در عین حال کاتال کمیل به شهید ابراهیم هادی افتخار می کند و این شهید برای کاتال کمیل یک افتخار جودانه است.

داستان‌های زیادی از او نقل شده که چه جوان‌هایی از تغییر داده و از کدام نقطه به کدام نقطه رسانده است. او حتی توانسته بود عراقی‌هایی را که در جبهه مقابل او بودند و در سنگر خودشان در حال تیراندازی بودند، جذب کند و تسلیم کند و این طرف بیاورد.

قهرمان و پهلوان

شاید یکی از ویژگی‌هایی که او را ممتاز می‌کرد، این بود که ایشان یک ورزشکار- به تمام معنای کلمه- بود. او در دوران دبیرستان در ورزش کشتی قهرمان بوده و می‌گوید: من همیشه در کشتی مراقب بودم که روی نقطه ضعف‌های حریفم انگشت نگذارم در حالی که رسم کشتی این است که طرف مقابل را از روی نقطه ضعف‌هایش به زمین می‌زنند. این نشان می‌دهد که ابراهیم هادی قهرمان و پهلوانی کم نظیر بوده است.

در بین ویژگی‌های برجسته ابراهیم هادی، اگر بخواهیم یک ویژگی برتر او را بگوییم، باید از اخلاص او نام ببریم که دغدغه اصلی او در تمام طول عمرش بود. او دقت می‌کرد که «کار برای خدا باشد» و این یکی از تکیه کلام‌هایش بود و می‌گفت: «کاری که مخلصانه نباشد، به درد نمی‌خورد».

امام(ره) و مقام معظم رهبری در تن از سیاستمدارانی هستند که ما در تاریخ معاصر خومنان دیدهایم که چگونه از دل جامعه ما ابراهیم هادی‌ها را بیرون می‌آورند و اخیراً مقام معظم رهبری نه‌تنها از دل جامعه خودمان، بلکه از دل منطقه دارد چنین گوهرهایی را بیرون می‌کشد. این نور ولایت و کارکرد ولایت است.

شخصیت شهید ابراهیم هادی، در عین سادگی و بی‌الایشی، دارای ابعاد وسیع و اثرگذاری است. به جرات می‌گوییم که اگر چندین جلد کتاب و فیلم و سریال در مورد ویژگی‌های او ساخته شود، باز هم جای کار دارد. این جوان، الگوی بسیار مناسبی است که هر کس با هر گرایش، از دریای وجودی او بهره‌ای ببرد. او در ۲۵ سال حضور در دنیای مادی، به تمام انسان‌ها درس درست زیستن و زیستن به‌کمبودی کردن و حرکت صحیح در مسیر حق را آموخت.

کارهای ابراهیم ممدقل کلام نورانی مولا علی(ع) در نهج‌البلاغه بود که در نامه ۴۷ فرمودند: اصالح و سازش دادن میان مسلمانان از تمام نمازها و روزهای(مستحبی) بالاتر است.

بسیاری از همان کسانی که آن زمان، در آستانه ورود به محیط آلوده و فاسد بودند و با یاری خدا و کمک ابراهیم از آن شرایط خارج شدند، بعدها از مذهبی‌های محله شدند. چند نفر از آنها در طول دوران دفاع مقدس به شهادت رسیدند.

شهادت در آغوش اباعبدالله(ع)

یکبار ابراهیم را در عالم رؤیا مشاهده کردم. او در یک باغ زیبا حضور داشت و برخی دوستانش در کنار او بودند. جلو رفتم و سلام کردم. می‌خواستم حرفی بزنم و ببرسم ثمره آن همه هیئت رفتن چه شد؟! قبل از اینکه چیزی بگویم، خودش جلو آمد و گفت: «سیدعلی، زمانی که شهید شدم و افتادم، آقا اباعبدالله(ع) آمدند و مرا در آغوش گرفتند و…»

وجودش در همه جا ما را یاد خدا می‌انداخت. برای همین اعتقاد دارم که او می‌تواند واقعی بود. چون در احادیث آمده: «مؤمن کسی است که دیدار او، شما را یاد خدا بیندازد.»

وقتی با آقا ابراهیم دور هم جمع می‌شدیم، دائم داستان پهلوانان قدیم را برای ما تعریف می‌کرد. از روحيات آنها، از ايمان و توکل آنها قه‌صه‌های خوبی بلد بود.

خدا‌محوری

او یک انسان واقعی بود. یک انسانی که بندگی خدا را فقط در عبادت نمی‌دید، بلکه فرمان خدا را اطاعت می‌کرد. او مطیع فرمان خدا بود و در این راه از هیچ سختی و مشکلی نمی‌ترسید.

رافقت با ابراهیم برای تمام دوستان زمینه هدایت را فراهم می‌کرد. تفاوت ابراهیم با بقیه این بود که برای تمام افراد محل، به‌خصوص جوانان و دوستانش دل می‌سوزاند. هدایت‌بخش برای او بسیار اهمیت داشت. اگر می‌توانست یک نفر را به هر روش ممکن هدایت کند، تمام تلاش خود را انجام می‌داد. او حتی از یک رفیقش که در مسیر همراهی قرار می‌گرفت نمی‌گذشت. تلاش خود را دوچندان می‌کرد تا او را به مسیر خدا برگرداند.

یکی دوتا از رفقایش زهراسی خاص داشتند. خیلی باپچه‌های مذهبی رفت و آمد نداشتند. ابراهیم بعد از انقلاب خیلی تلاش کرد تا آن‌ها را به جمع نیروهای مذهبی وارد کند اما نشد. آنها بعد از مدتی دچار تحول شدند. می‌خواستند وارد جبهه و سپاه شوند، اما کسی آن‌ها را تأیید نمی‌کرد. ابراهیم خیلی به آنها صحبت کرد. آنها را برای ورود به سپاه تشویق کرد و از آنها خواست تا بیش از گذشته به مسائل دینی توجه کنند. بعد هم خودش ضامن ورود آنها به سپاه شد. کار و تلاش ابراهیم باعث شد که آنها از زمندگان خوب دوران مقدس و از فرماندهان مؤمن و شجاع سپاه پاسداران تبدیل شوند.

ابراهیم در مقابل خدا برای خودش شخصیتی نمی‌دید. هر کاری می‌توانست بسرای رضای خدا انجام می‌داد. خودش را در مقابل خدا کوچک می‌دید و افتادگی داشت. خدا هم در چشم مردم به او عظمت عجیبی داد. به قول شاعر: افتادگی آموز او طالب فیضی.

روحیات جالب و عجیبی داشت. بارها دیده بودم که در مسابقات اجازه می‌داد که حرف او را خاک کندا به او اعتراض می‌کردم که چرا فلان فن رو نزدی و…

می‌گفت: خُب این‌بنده خدا هم تمرین کرده و سختی کشیده. او هم آرزو داره که حریفش رو خاک کنه.

من واقعاً نمی‌فهمیدم که ابراهیم چی می‌گه؟! مگه می‌شه آدم این همه تمرین کنه و توی مسابقه برای حریفش دلسوزی کنه؟!

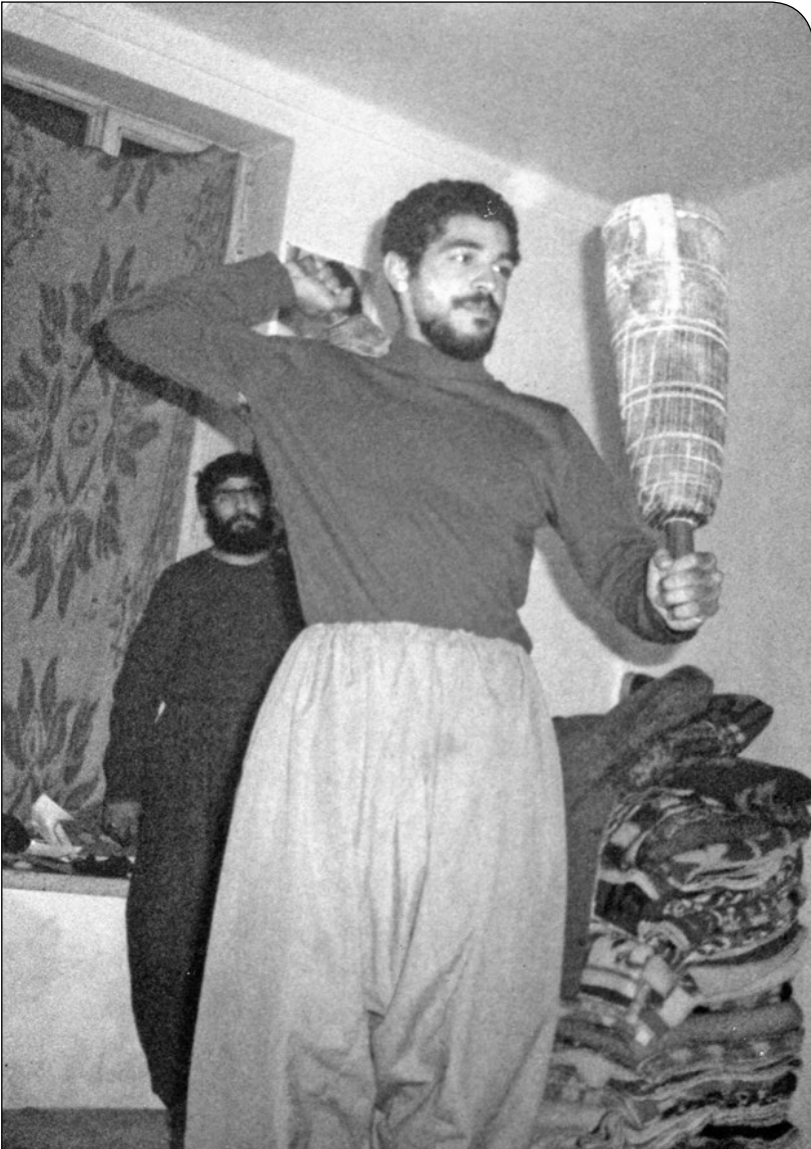
روحیه پهلوانی خاصی داشت. یادم هست مرحوم گودرزی در ضمن آموزش فنون کشتی، در وقت استراحت، برای بچه‌ها از مرحوم تختی و طیب و پهلوان‌های نامی این سرزمین می‌گفت. ابراهیم بیش از بقیه به این حرف‌ها گوش کرده و عمل می‌کرد. او راه و رسم پهلوانی را خوب یاد گرفت.

از دیگر ویژگی‌های ابراهیم که من قبلاً در مرحوم تختی دیده بودم، این بود که در مسابقات، هیچ‌گاه به سراغ نقطه ضعف حریف نمی‌رفت. اگر می‌دانست پای چپ حریفش درد می‌کند، هرگز به آن نزدیک نمی‌شد.

یکبار در حین انجام مسابقات تمرینی، ابراهیم مشغول کشتی گرفتن با هم‌وزن خودش بود. حریف ابراهیم ناخواسته با سر، به صورت ابراهیم کوبید. زیر چشم ابراهیم باد کرد و سیاه شد. حریف ابراهیم ترسیده بود و نگران نشد. بارها دیده بودم که این مسائل، مقدمه‌ای برای دعوا و… می‌شد. اما ابراهیم با آن روحیه پهلوانی که داشت جلو رفت و صورت حریفش را بوسید. عجیب بود که او به حریفش روحیه می‌داد و می‌گفت: چیزی نشده، توی ورزش پیش می‌یاد.

جزوارگان هیئت

هیئت جوانان در محل راه افتاد. ابراهیم جزو ارکان هیئت بود اما هیچ‌گاه مسئولیتی قبول



نمی‌کرد. بر خلاف او، ما عاشق پست و مسئولیت بودیم. او هم به ما کارهای هیئت را واگذار می‌کرد. ابراهیم خیلی عادی و ساده و بی‌ریا مداحی می‌کرد. بارها دیده بودم که یک نوجوان می‌خواست مداحی کند، ابراهیم وسط مداحی مجلس را به آن نوجوان تحویل می‌داد و خودش او را کمک می‌کرد تا بهتر بتواند مداحی به اداره کند. اگر هم می‌شنیدید که یک مداح و ذاکر دیگری در مجلس حضور دارد، به هیچ وجه مداحی نمی‌کرد. تعریف او از مجلس امام حسین(ع) چیزی بود که با تعاریف ما سازگاری نداشت. او فقط به قصد استفاده وارد مجلس اهل بیت(ع) می‌شد.

باید بیا ابراهیم رفت و آمد می‌کردید تا متوجه اخلاص در اعمال و محاسبه و مراقبه او می‌شدید. این معنویت از پای درس علما و بزرگان و سخنران‌های هیئت به‌دست آمده بود. او مرتب به مسجد می‌رفت و از کلام بزرگان استفاده می‌نمود. حتی برای مداحی، باید گفت که ابراهیم یک‌شبه مداح نشد. او بارها در محضر افراد پیشکسوت حضور می‌یافت و از آنها می‌خواست در نوکری خاندان اهل بیت(ع) او را باری کنند.

هر زمان ابراهیم در جمع رفا در هیئت حاضر می‌شد، شور عجیبی برپا می‌کرد. در سینه‌زنی و مداحی برای اهل‌بیت سنگ تمام می‌گذاشت. ***

یک پای ثابت جلسات‌اهیئت محل ا ابراهیم بود. اصلاً حضور او باعث می‌شد که خیلی از رفا رغب به هیئت شوند. یادم هست در ایام انقلاب، همین هیئت زمینه را برای تمام رفا فراهم کرد تا با انقلاب و حضرت امام آشنا شوند. انقلاب پیروز شد و دوران جهاد و دفاع مقدس آغاز شد. من دقت کردم و دیدم بیشتر آن افرادی که روزگاری دچار مشکلات حاد بودند و هیچ‌کس امیدي به هدایت آنها نداشت، همراه با ابراهیم در جبهه هستند. دو نفر از آن‌ها شهید شدند. آن‌ها را برای ورود به سپاه تشویق کردم، اما با خودم گفتم: این‌ها الان در آن دنیا چه وضعی دارند. اهل بهشت می‌شوند؟! همان شب در خواب، آن‌ها را دیدم. جایگاه بسیار والایی داشتند همراه با اهل بهشت. یقین پیدا کردم که آن‌ها جزو مقربین پروردگار هستند.

از ابراهیم شنیدم که می‌گفت: «روزی که به سراغ

کشتی رفتم، پدرم مرا نصیحت کرد و گفت: هدف تو از کشتی گرفتن، قهرمانی نباشد. دنبال این لباس کنی تا شکست دیگران، برای خودت مقام درست کنی. سعی کن با ورزش به مردم خدمت کنی.»

بالاترین ویژگی آقا ابراهیم این بود که بعد از عبادت و بندگی خدا، برای هدایت و کمک به مردم همه‌گونه تلاش می‌کرد. کاری نداشت که دیگران چه می‌گویند و چه چیزی مدنظر دارند. برخی موارد برای هدایت دیگران، خود را در خطر همت و قرار می‌داد. به کار بردن روش پیامبر و اهل‌بیت

سلوک او در بین مردم و در دل جامعه بود. او همدل و هم‌فذا با مردم به خصوص جوانان بود، اما با این حال خود را آلوده ندانید. کار او روش‌های مختلف

یکم اردیبهشت سالگرد تولد پهلوان بی‌مزار و شهید حضرت زهرایی، ابراهیم هادی است. ابراهیم هادی شهید گمنامی است که فرمانده گروه چریکی شهید اندرزگو در جنگ تحمیلی بود و مدت‌ها در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل حضور داشت و حماسه آفرینی کرد. ابراهیم هادی در عملیات والفجر مقدماتی، پنج روز به همراه بچه‌های گردان کمیل و خنضله در کانال‌های فکه، قهرمانانه و سرافرازانه مقاومت کرد و سرانجام در ۲۲ بهمن سال ۱۳۶۱، بعد از فرستادن بچه‌های باقیمانده به عقب، به درجه رفیع شهادت نایل گردید.

خاطرات خانواده، دوستان و هم‌زمان شهید ابراهیم‌هادی در کتابی با عنوان «سلام بر ابراهیم۱» چاپ شده؛ کتابی که خیلی‌ها را به‌طور معجزه‌آسایی متحول کرده است. کتابی که به تعبیر رهبر معظم انقلاب اسلامی، «جالب و خیلی جذاب» است و شخصیتی که در کتاب معرفی شده، به قدری جاذبه دارد که آدم را مثل مغناطیس به خودش جذب و میخکوب می‌کند.

این کتاب تا به حال بیش از یک‌صد بار تجدید چاپ شده و از تیراژی کم‌نظیر برخوردار است و بارها و بارها در روزنامه کیهان نیز بخش‌های از این کتاب منتشر گردیده است؛ اما شاید مردم کمتر با کتاب «سلام بر ابراهیم۲» آشنا باشند که در آن خاطرات دیگری از شهید ابراهیم هادی و کرامات متعددی از شهید وجود دارد. به مناسبت سالگرد تولد شهید ابراهیم هادی، گزیده‌ای از مطالب کتاب سلام بر ابراهیم۲ را در این گزارش مرور می‌کنیم که مشتمل بر ناب‌ترین درس‌ها و شاخص‌های پهلوانی و قهرمانی است.

پهلوانی به‌نام شهید ابراهیم هادی

کامران پورعباس

تدبیدم که ابراهیم به کسی امر و نهی کند. او بدون اینکه حرفی بزند و در عمل، کاری می‌کرد که طرف مقابل اشتباهاتش را ترک کند. ابراهیم به این دستور اهل‌بیت(علیهم‌السلام) دقیقاً عمل می‌کرد که می‌فرماید: مردم را(به سوسی خدا) دعوت کنید، (با وسیله‌ای) به غیر از زبان.

عاشق گمنامی و تمسک به مادر سادات

یادم هست ابراهیم از همان زمان، یعنی از قبل انقلاب عاشق گمنامی بود. دوست داشت بدون سر و صدا کار انجام دهد. او کشتی‌گیر مطرحی بود اما هیچ‌گاه دنبال قهرمانی و نیم ملی و… نرفت. عظمت او به همین دلیل بود که دنبال مقام و مطرح کردن خودش نبود.

او از همان زمان به مادر سادات تمسک جسته بود. شنیده بود که حضرت زهر(علیها‌سلام) گمنام‌ترین معصوم ماست. نه مزار مشخصی دارند و نه تاریخ‌نویسان، مطالب زیادی از آن حضرت نوشته‌اند. حتی احادیثی که از مادر سادات نقل شده بسیار اندک است، اما خداوند مقامی به گمنامی ایشان داده که امامان مسا می‌گویند: ما حجت خداوند بر شما و مادر ما حجت خدا بر ماست.

موضوع بعد در مورد شخصیت ابراهیم، قضیه حکمت است. کار حکیمانه و تأثیرگذار بسیار از او می‌دیدند. تعداد زیاد افرادی که او توانست هدایت کند، تأیید کننده همین مطلب است.

ابراهیم به خوبی با معارف دینی آشنا بود. به تمامی اهل‌بیت ارادت داشت. اما نسبت به حضرت زهر(اس) ارادت ویژه‌ای داشت. نام مادر سادات را که در آستانه تولدش می‌آورد، بلافاصله می‌گفت: سلام الله علیها. ابراهیم بعد از عملیات فتح‌المبین و مشاهده کرامات بی‌شماری که نتیجه توسل به حضرت زهر(اس) بود، ارادتش بسیار بیشتر شد.

شخصیت جامع‌الاطراف

من با شهدای زیادی حشر و نشر داشتم. اما شبیه شخصیت ابراهیم را در کمتر کسی دیدم. برخی افراد بودند که بعضی از خصوصیات ابراهیم را داشتند. اما اینکه کسی مانند ابراهیم، این قدر جامع‌الاطراف باشد را ندیدیم. محبت ابراهیم شامل حال همه می‌شد. از اسرای عراقی تا برخی رزمندگان که نقاط دوردست ایران آمده بودند. این عشق و محبت، ظاهری هم نبود. ابراهیم با عشق و علاقه به دیگران خدمت می‌کرد.

در کمتر کسی دیدم که بتواند مثل ابراهیم با تمام افراد ارتباط بگیرد. با افراد مختلف و در مشاغل مختلف دوست می‌شد. با افرادی که کوچک یا بزرگ‌تر از خودش بودند خیلی سریع رفیق می‌شد. ما در محل افراد حریف داشتیم که به راحتی از کارهای زشت خود حرف می‌زدند، ابراهیم خیلی راحت با آنها رفیق می‌شد. البته تمام این ارتباط گرفتن‌ها هدفمند بود. ابراهیم از تمام کارهایش هدف داشت. هدف او هم فقط هدایت افراد به سوی خدا بود. او از میان برخی افراد فاسق و یا برخی آدم‌های بی‌خط، بهترین نیروها را برای انقلاب تربیت کرد. تک تک کسانی که با ابراهیم همراه بودند، بهترین نیروهای فرهنگی و انقلابی در سطح محل شدند.

ویژگی بعدی ابراهیم که در برخورد با افراد مختلف در نظر می‌گرفت، «مشیت اندیشی» است. در روایت آمده است که بالاترین درجه ایمان، این است که خودت را از تمام مردم پایین‌تر ببینی. همچنین در برخورد با هر کسی به نکات مثبت آن شخص توجه کنی. ابراهیم مصداق این حدیث بود. اگر با شخصی دوست می‌شد و دیگران اعتراض می‌کردند، نقاط مثبت رفتاری شخص مقابل را مطرح می‌کرد و نقاط ضعف را مطرح نمی‌کرد.



ابراهیم هادی در دوران جوانی

ابراهیم گفت: «مگه تو کرپلا امام حسین(ع) محاصره نشده بود؟ چرا اذان گفت و درست در جلوی دشمن نماز خواند؟» بعد مکتبی کرد و گفت: «ها برای همین اذان و نماز با دشمن می‌جنگیم.»

قدرت جاذبه او عجیب بود. همیشه با لیخند در سلام کردن پیش قدم می‌شد. با هیچ‌کس حتی آدم‌های منحرف، تند برخورد نمی‌کرد. هر کسی را به یک روش جذب می‌کرد. بیشتر این جوان‌های سر کوچنشین، از طریق ورزش جذب او شدند.

ما یک کلاس کامل اخلاق اسلامی در رفتار او مشاهده می‌کردیم. اگر کسی به دنبال الگوی مناسب برای رسیدن به معنویات بود، باید رفتار و اخلاق ابراهیم را سرمشق قرار می‌داد.

الگو و فاتح قلب‌های جوانان

بزرگان علم تربیت می‌گویند: اگر می‌خواهی یک جوان را درست تربیت کنی و در مسیر قرار دهی، اول از همه باید قلب او را فتح کنی؛ باید کاری کنی که جوان، تو را به عنوان یک الگو قبول کند. این کارشناسان ادامه می‌دهند: جوان نیز کسی را به‌عنوان الگو قبول می‌کند که حداقل یکی از این ویژگی‌ها داشته باشد: اول اینکه چهره جذاب داشته باشد. دوم اینکه ورزشکار باشد و بتواند کارهایی انجام دهد که دیگران از انجام آن عاجزند. سوم اینکه صدای خوبی داشته باشد. خواننده‌ها یا مداحان، خواسته یا ناخواسته الگوهای جوانان هستند. از تمام این‌ها مهم‌تر اینکه اگر می‌خواهی قلب یک جوان را فتح کنی، باید اخلاقی خوبی داشته باشی. باید به نظرات جوانان احترام بگذاری. باید اهل شوخی و خنده باشی. باید کاری کنی که جوان از حضور در کنار تو لذت ببرد. تمام این نظرات کارشناسی را وقتی در کنار هم بگذاری، یقین داشته باشی‌د که به شخصیت آقا ابراهیم هادی خواهید رسید.

ابراهیم سوز خاصی در قرائت قرآن داشت. همه عاشق قرآن خواندن ابراهیم بودند. شخصیت ابراهیم ظرفیت الگو شدن را داشت. او تلاش می‌کرد تا تمام رفتار و برخوردش مطابق دستورات دین باشد. در موقع خودش نیز ادب در مقابل بزرگ‌تر و فرمانده را به ما یاد می‌داد؛ البته در جای خودش به فرماندهان انتقادهای سازنده نیز می‌کرد.

ابراهیم صفت بارز دیگری داشت به نام خطا‌پوشی. اگر کسی اشتباهی می‌کرد، هیچ‌گاه در جمع حرفی نمی‌زد. رابطه‌اش را نیز با شخص خطاکار حفظ می‌کرد. بعد متوجه می‌شدیم که به‌صورت شصمی و در خلوت با او صحبت می‌کرد و او را توجیه کرده است.

ابراهیم رازدار خیلی از افراد بود، حتی فرماندهان. دل بزرگی داشت. همه او را محرم اسرار می‌دانستند. با تمام این ویژگی‌ها اهل نوجوانی و… نبود. از اینکه کسانی را دنبال خودش راه بیندازد تا به برخی اهداف برسد بیزار بود.

درس «الله‌اکبر»

یکی از درس‌هایی که از محضر ابراهیم گرفتم و برایم کاربرد زیادی داشت، درس «الله اکبر» بود. این ذکر شریف را بارها و بارها در نماز تکرار کرده بودم اما نه به آن صورتی که ابراهیم به حقیقت «الله‌اکبر» توجه می‌کرد.

ابراهیم می‌گفت: می‌دانسی الله‌اکبر یعنی چه؟ یعنی خدا از هرچه که در ذهن داری بزرگ‌تر است. خدا از هر چه بخواهی فکر کنی با عظمت‌تر است. یعنی هیچ کس مثل او نمی‌تواند من و شما را کمک کند. الله‌اکبر یعنی خدایی به این عظمت در کنار ماست، ما کی هستیم؟ اوست که در سخت‌ترین شرایط ما را کمک می‌کند.

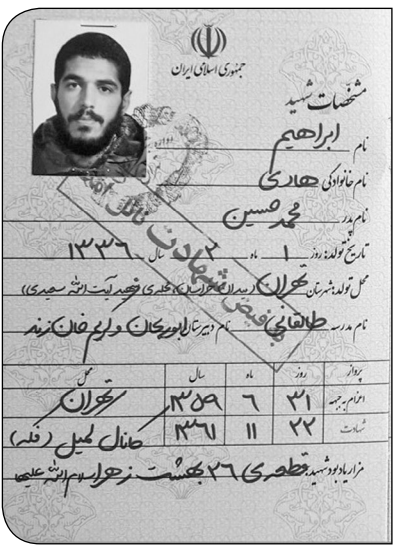
برای همین به ما یاد داده بود که در هر شرایط به‌خصوص وقتی در بن بست قرار گرفتید، فریاد بزنید: الله‌اکبر. خودش نیز در این عملیات‌ها با همین ذکر، حماسه‌های بزرگی آفریده بود. می‌گفت: با بیان این ذکر توکل شما زیاد می‌شود.

ابراهیم، با آن بدن قوی و نیرومند، آزارش حتی به مورچه هم نمی‌رسید. گفتم: مورچه، یاد یک ماجرا افتادم. یک روز داشتم با هم از منزل به سمت باشگاه می‌رفتم. من کمی جلوتر رفتم. برگشتم و دیدم ابراهیم کمی عقب‌تر ایستاده. بعد نشست و به اطرافش نگاه کرد. دوباره بلند شد.

گفتم: چی شده داش ابرام؟ با تعجب برگشتم به سمتش. گفت: این‌جا پر از مورچه بود. حواسم نبود و پام رو گذاشتم بین مورچه‌ها. برای همین نشستم بینم کجا مورچه نیست از اونجا حرکت کنم. ابراهیم پرید این‌طرف کوجه و راهش را ادامه داد. گفتم: عجب آدمی هستی؟ در درد، وایستادی به خاطر مورچه‌ها؟ گفت: این‌ها هم مخلوقات خدا هستند.

از دیگر روحیات ابراهیم این بود که در مقابل مردم و دوستان، بد برخورد نمی‌کرد. یعنی تمام برخورد‌های او خوب و حساب شده و خیرخواهانه بود. هر کسی که چیزی از او می‌خواست نه نمی‌گفت. عاشق این بود که دل مردم را به دست آورد. هر کاری از دستش بر می‌آمد برای حل مشکل مردم انجام می‌داد.

از دیگر مسائلی که روحیات ابراهیم را نمایان می‌کرد، حفظ حریم‌ها بود. می‌دانست کجا و چه موقع باید چه کاری انجام دهد. حتی در شوخی‌ها



مراقب بود به کسی بی‌احترامی نکند. تمام افراد نیز احترام او را داشتند. ابراهیم همیشه در مقابل بدی دیگران گذشت داشت.

چادر یادگار شهدا را می‌شناخت

حضور در بهشت زهرا(س) برنامه همیشگی او در هرخصی‌ها بود. یک‌بار نیز من توقف داشتم که همراه آنها بروم. حدود سیزده نفر عقب ماشین نشسته بودیم. وقتی رسیدیم، همراه با ابراهیم، آرام آرام از میان قفلعات شهدا می‌گذشتیم. انگار تمام شهدا را می‌شناخت. همین طور که راه می‌رفتم از شهدا برای ما خاطره می‌گفت. هر قطعه را که رد می‌کردیم، رو به قبله می‌ایستاد و به نیابت از شهدای آن قطعه، یک روضه کوتاه از حضرت زهر(اس) می‌خواند یا اینکه چند بیت شعر می‌خواند و از همه اشک می‌گرفت. بعد می‌گفت: «توایس هدیه برای شهدای این قطعه».

سپس به بعدی می‌رفتم.

قلعه یادگار حضرت زهر(اس) است

وقتی می‌خواستیم از خانه بیرون برویم، خیلی دوستانه می‌گفت: چادر برای یک زن حرمی است، یک قلعه و یک پشتیان است. از این حرم خوب نگهداری کنی. طوری دلیل می‌آورد که واقعا قبول می‌کردیم. می‌گفت: اگر خاتمه‌ها حرمی رابطه با نامحرم را حفظ کنند خواهید دید که چقدر آرامش خانواده‌ها بیشتر می‌شود. صدای بلند در پیش نامحرم مقدمه‌آلودگی گناه را فراهم می‌کند. اگر حریم‌ها رعایت نشود نامحرم جرات ندارد کاری انجام دهد.

وقتی می‌خواستیم از خانه بیرون برویم، خیلی دوستانه می‌گفت: چادر برای یک زن حرمی است، یک قلعه و یک پشتیان است. از این حرم خوب نگهداری کنی. طوری دلیل می‌آورد که واقعا قبول می‌کردیم. می‌گفت: اگر خاتمه‌ها حرمی رابطه با نامحرم را حفظ کنند خواهید دید که چقدر آرامش خانواده‌ها بیشتر می‌شود. صدای بلند در پیش نامحرم مقدمه‌آلودگی گناه را فراهم می‌کند. اگر حریم‌ها رعایت نشود نامحرم جرات ندارد کاری انجام دهد.

صفحه ۷

دوشنبه اول اردیبهشت ۱۴۰۴
۲۲ شوال ۱۴۴۶ – شماره ۲۳۸۳۸



همیشه می‌گفت: به حجاب احترام بگذارید که حفظ آرامش و بهترین امر به معروف شمامست. ابراهیم در زمانی که در میان اهل دنیا حضور داشت، به خواهران و بستگانش در مورد حجاب بسیار تذکر می‌داد. تمام نزدیکان او نیز در رعایت حجاب دقت داشتند.

ابراهیم به خواهرش می‌گفت: «چادر یادگار حضرت زهر(اس) است. ایمان یک زن وقتی کامل می‌شود که حجاب را کامل رعایت کند. اگر می‌خواهید الگوی‌تان حضرت زهر(اس) باشد، باید کاری کنید که ایشان از شما راضی باشند».

ابراهیم به مهمان و مهمان‌نوازی خیلی اهمیت می‌داد. بهترین‌ها را برای مهمان آماده می‌کرد اما شدیداً مخالف تجمل‌گرایی بود. می‌گفت: باید رفت و آمدها و حله رحم را مطابق دستورات دین و بدون تجمل انجام دهیم تا رابطه خانواده‌ها همیشه برقرار باشد.

همیشه در کار خیر پیش قدم بود. دوست داشت از صبح تا شب مشغول کار برای رضای خدا باشد. دفترچه‌ای داشت که برنامه کارهایش را داخل آن می‌نوشت. روزی که خیلی کار برای رضای خدا انجام می‌داد، بیشتر از روزهای قبل خوشحال بود. یکی از آرزوهای قلبی‌اش این بود که روزی در جمهوری اسلامی موقع اذان که تمام مردم دست از کار بکشند و اذان بگویند و به سوی نماز و صحبت با خدا بروند. خودش همیشه برای نماز به مسجد می‌رفت، اگر هم شرایط مسجد رفتن نبود، در منزل نماز جماعت برپا می‌کرد.

ستای باصبر ت

زمان تقسیم قمقه‌ها ی‌اد شد. قمقه‌ها کم تعداد تشنه‌ها بسیار. کار آقا ابراهیم بسیار سخت شده بود. اسرای بعضی هم که تشنه بودند، با حسرت به ما نگاه می‌کردند. ابراهیم اما همه را شمرد. حتی اسیران بعضی را، سپس به تعداد اهل قمقه‌ها نگاه کرد. احتیاج به حل معادلات پیچیده ریاضی نبود. آب آن‌قدر کم بود که هر کسی را برای تقسیم این قمقه‌ها دچار سرگردانی می‌کرد. ابراهیم منش پهلوانی داشت. او به هر کدام از اسرای بعضی یک قمقه‌ای آب داد. یکی از بچه‌ها به این کار ابراهیم اعتراض کرد. ولی ابراهیم گفت: «این‌ها الان مهمان ما هستند. ما ایرانی‌ها رسم داریم بهترین چیز را برای مهمان می‌گذاریم. مولای جوانمردان عالم، اسیر و قاتل خود را بر خود مقدم می‌دانست. چگونه می‌شود از علی(ع) دم زد و مرام او را نادانست».

دیگر کسی به ابراهیم ایراد نگرفت چرا که آنها هم درس گذشت و ایثار را از مکتب راستین ائمه اطهار آموخته بودند.

سپس ابراهیم به هر سه مجروح یک قمقه و هر شش نفر سالم یک قمقه ای داد.

معرفت بچه‌ها تا جایی بود که با وجود گرمای روز، خستگی و عطش بسیار، بعضی از سالم‌ها از سسپیه آب خود چشم‌پوشی می‌کردند و آن را به مجروحین می‌دادند.

شهید حضرت زهرایی

این ماه‌های آخر، خصوصاً در پاییز ۱۳۶۱ هجرا می‌رفتیم و از ابراهیم می‌خواستند مداحی کنند. بلافاصله ششروغ به ذکر مصیبت حضرت زهر(اس) می‌کرد. بعد هم خودش از حال می‌رفت.

صبح روز ششم نبرد و پنجمین روز حضور ما در کانال، مصداقاً با ۲۲ بهمن بود. یعنی‌ها فشار خود را افزایش دادند، ولی تعداد ادکی که باقی مانده بودند مقاومت می‌کردند. نزدیک‌های ظهر تقریباً مهمات ما تمام شده بود. ابراهیم هادی بچه‌های بی‌رقی کانال را در گوشه‌های جمع کرد و برای‌شان صحبت کرد: بچه‌ها غصه نخورید، حالا که مرانه تصمیم گرفتید و ایستادید، باید همه هم شهید شویم. نباید نیستیم. مطمئن باشید مادرمان حضرت زهر(اسلام الله علیها) می‌آید و به ما سر می‌زند. بغض بچه‌ها ترکید. صدای هق‌هق‌شان همه کانال را پر کرده بود. به پهنای صورت اشک می‌ریختند.

ابراهیم ادامه داد: غصه نخورید. اگر در غربت هم شهید شویم، مادرمان ما آن تنها نمی‌گذارد. این حرف آتش‌نی سوزان بود که به خرم جان بچه‌ها افتاد و وجودشان را به آتش کشید. بچه‌هایی که گرسنگی، تشنگی و جراثیم بسیار خم به ابرویشان نیامورده بود، دیگر تاب و قرار از کف داده بودند و زار زار می‌گریستند. با صدایی گرفته و لب‌های ترک خورده، مادر را صدا می‌کردند. حال همه نیروها متقلب بود. در لحظه منتظر حضور نیروهای دشمن بالای سر خودمان بودیم. در این لحظات خبر رسید که دشمن از انتها و در کانال شده. ابراهیم هادی به سمت انتهای کانال دوید. یکباره از همان سمتی که ابراهیم رفت، چندین انفجار قوی رخ داد. لحظاتی بعد یکی از بچه‌ها از انتهای کانال به سمت ما دوید و فریاد زد: «ابراهیم هم شهید شد».